

شمال غرب ایران در گذر از عصر مفرغ به آهن

انکار وایت ماکارلا
ترجمه علی اکبر صدقی

این مسئله خود معمایی شده است؛ چون از سده ۱۳ به طور مداوم تا سده ۹ ق م، یعنی همزمان با عصر آهن در شمال غرب ایران، متون آشوری به سرزمین او-رو-آت-ری (U-tu-at-ri) یا سرزمین‌های ناپیری اشاره می‌کنند. بی تردید این امر به این معنی است که برخی از مناطق آناتولی شرقی، پیش از سده ۹ ق م مسکونی بوده است.

اگر بتوان محل پیدا شدن ظروف چند رنگ و منقوشی که به منطقه وان نسبت داده شده را از نظر باستان‌شناختی به یقین مشخص کرد، در نهایت شاید حلقه‌ی وقفه فرهنگی‌ای که ظاهراً در هزاره‌ی دوم این منطقه وجود دارد تنگ تر شود. این ظروف در برخی موارد بسیار شبیه ظروف منقوش «اورمیه» هستند که از منطقه اورمیه به دست آمده‌اند (Edwards 1986:69)، اما وقتی به ظروف منقوشی با تزئیناتی بسیار مشابه بر می‌خوریم که بسیار دور از ادانا و وان خریداری شده (به ترتیب: Çilingiroğlu:1984:130,137 Fig1, 13 and 132, Figs 5-8) باید درباره انتساب آن به خاستگاهی معین مردد باشیم^(۱). به احتمال زیاد این ظروف از جایی در ترکیه منشاء گرفته و فی نفسه از روابط فرهنگی و حتی سنت سفالگری مشترکی با شمال غربی ایران در زمانی پیش از سده‌های ۱۵ و ۱۴ ق م حکایت می‌کند^(۲).

کاوش در حسنلو و دینخاتپه در دره‌های سلدوز و اشنویه در آذربایجان در شمال غربی ایران باعث شد توالی لایه نگاری از اوایل هزاره‌ی دوم ق م تا بخش بزرگی از هزاره‌ی اول ق م روشن شود. در هر دو محوطه مذکور فرهنگ عصر مفرغ مشابهی وجود دارد (حسنلو VI، دینخا IV) که مشخصه آن سفالینه‌های نخودی ساده، منقوش و نقش کنده داری است که به ظروف خابور سوریه و میانرودان مربوطند (تصویر ۲،

یانا مندوسکایا طی مقاله و رساله‌ای که به ترتیب در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۷۷ منتشر ساخت، کوشیده تا اثبات کند که بر خلاف آنچه تاکنون شماری از باستان‌شناسان استدلال کرده‌اند، عصر آهن I در شمال غرب ایران نشان‌دهنده تغییر آتی فرهنگی در این منطقه نبوده است. وی مدعی است که تنها شواهدی وجود دارد که نشان‌دهنده تلاطم شیوه‌های تدفین و سفالگری این منطقه از عصر مفرغ به آهن است، بلکه در عصر آهن I این منطقه نیز فرهنگ همگون و یکدستی وجود نداشته است. اما شواهد فرهنگی به دست آمده از کاوش محوطه‌های شمال غربی ایران همچون حسنلو، دینخا تپه، گوی تپه، کردلر تپه و حاجی فیروز با تمام گفته‌های مندوسکایا تعارض دارد. این شواهد به آسانی بر نتایج وی خط بطلان کشیده و نشان می‌دهد همان گونه که پیش‌تر دیده‌ایم، بین فرهنگ‌های عصر مفرغ و آهن در شمال غربی ایران تغییر عمد فرهنگی وجود دارد و علاوه بر این در شکل سفالینه‌های عصر آهن نیز همگونی و یکدستی دیده می‌شود. دیگر اینکه نویسنده مباحث فرهنگ‌های باستان‌شناختی را از مبحث فرضیه‌های زبان‌شناختی مربوط به زبانی که در شمال به آن تکلم می‌شده تفکیک کرده است؛ مباحثی که مندوسکایا آنها را به صورت شفاف بیان نکرده است.

□ □ □

در اواخر سده‌ی ۹ و اوایل سده‌ی ۸ ق م پادشاهی اورارتو مشتمل بر منطقه‌ای بود از شرق آناتولی تا شمال غرب ایران (تصویر ۱) که فرهنگ همگون آن در معماری، سفال و شمایل نگاری اش تیلور یافته؛ در حالی که پیش از اواخر سده‌ی ۹ ق م این دو منطقه رویدادهای باستان‌شناختی متفاوتی را پشت سر نهاده‌اند. در آناتولی شرقی از محوطه‌های اورارتویی هیچ‌گونه آثاری مربوط به پیش از سده‌ی ۹ ق م به دست نیامده و از دوره فرهنگ ماوراء قفقاز که مربوط به هزاره‌ی سوم ق م است هم شواهد ناچیزی برای مطالعه در دست است (Edwards 1986:73; 1972:86,127; Burney).

(Dyson and Muscarella 1989:3,20; Muscarella

زمانی که اورارتوییان حسنلوی IV و به احتمال زیاد دینخاه II را ویران کردند^(۶) در حقیقت فرهنگی که حدود ۶۰۰ سال در این منطقه وجود داشت را به اضمحلال کشیدند (Dyson and Muscarella 1989; Dyson 1974; idem 1977; Muscarella 1974) اما فرهنگی که در طول این دوره در منطقه‌ی وان وجود داشته، از نظر باستان‌شناسی ناشناخته باقی مانده است.

کاوش‌های اولیه در حسنلو نشان داد که فرهنگ عصر آهن از برخی جنبه‌ها، بویژه در شکل و تزیین سطحی سفالینه‌ها از فرهنگ قدیمی‌تر عصر مفرغ متمایز است. کاوش‌های بعدی در دینخا تپه این تمایز را آشکارتر ساخت. در دینخا معماری، تدفین و سفالینه‌های عصر مفرغ در کنار یافته‌های دوره بعدی، عصر آهن I (س.خ.غ.ق)، به دست آمده (اکنون شواهد مشابه ولی از نظر کمی اندک‌تر از حسنلو نیز شناخته شده است). تمامی پژوهشگرانی که شواهد را بررسی کرده‌اند معتقدند که تمایز مذکور نشان دهند تغییر ناگهانی و بنیادینی در فرهنگ و آغاز جدیدی در تاریخ این منطقه است (مثلاً 81; Levien 1987:233; 364, 373; Burney 1972:115, 117; Muscarella 1974:52, 1977:156, 166; Young 1965:57; 1967:22, 24, 31; 1985:361, 197:197). پژوهش‌های بیشتر نشان داد که همین افق (س.خ.غ.ق) / آهن I در دیگر محوطه‌های بررسی یا کاوش شد در سلدوز (همچون حاجی فیروز، نغده)، در ساحل غربی دریاچه اورمیه، در کردلر و هفتوان تپه، کوهپایه‌های البرز، نزدیک تهران در خوروی و قیطره (که در آنها آثار پیش از عصر آهن وجود ندارد، در سیلک و به شکل محدودتری در گودین و گیان در مرکز غرب ایران) وجود دارد ولی در منطق ماهیدشت یا در لرستان وجود ندارد (Levien 1987:241, 247; Young 1985:364). افق س.خ.غ.ق / آهن I در ایران تنها شاخص شمال غرب و امتداد جبهه جنوبی رشته‌کوه البرز بود (1985:367, 374; Young). ضروری است به یاد داشته باشیم که به طور کلی در مباحث مربوط به دوره (های) آهن در ایران باید درکی بنیادین داشته باشیم.

افزون بر اینها، اینکه این فرهنگ جدید که یک سده یا کمی بیشتر بعد از پایان فرهنگ عصر مفرغ خابور پدیدار شده^(۷) حاکی از وجود قومی جدید باشد از نظر بسیاری از پژوهشگران نتیجه‌ای معقول و البته اثبات‌ناپذیر است. با وجود این رفتن به فراسوی شواهد باستان‌شناختی و تلاش برای شناسایی نسبت‌های قومی این تازه واردان مبحثی دیگر است. لذا این نظریه که تازه واردان ایرانی زبان بوده‌اند

(مثلاً: Vanden Berghe 1964:46; Young 1967, 1985:115;

Burney 1972:115; «برخی عناصر ایرانی زبان» 372-374

Ghirshman 1977:47, 50, 54, 62)

فرضی بوده و مستند نیست؛ چون هنوز مدارک کتبی کشف نشده است^(۸). نظریه‌های مربوط به مکان و جهت که این فرهنگ آهن I از آنجا آمده هم هنوز تحت بازنگری است و به آسانی حل نمی‌شود (Young 1967, 1985) را با Dyson 1977 مقایسه کنید).

با وجود این با موضع‌گیری‌ای که می‌تواند شناسایی قوم خاصی را

شماره‌های ۱۱-۱۴، ۳، ۶ و تصویر ۳). این فرهنگ (خابور) بین سده‌های ۱۷ و ۱۶ ق م پایان یافت (Stein 1984:29; Muscarella 1989:23 n.25; Dyson and Muscarella 1989). ظروف چند رنگ در دینخا تپه (عکس ۱) اصولاً در لایه‌های نازک عصر مفرغ و انباشت‌های عمده‌ی عصر آهن که بر بالای آنها واقع شده و به قطع نمی‌توان معماری‌ای را به آنها نسبت داد پیدا شده است. با وجودیکه هنوز این ظروف به خوبی مطالعه نشده ولی به نظر می‌رسد نشان دهنده‌ی وقوع یک دوره‌ی پس از خابورند که درست قبل و در مراحل اولیه آغاز عصر جدید آهن به مدت کوتاهی وجود داشته است (همچنین بنگرید به Edwards 1986:63). دو ظرف چند رنگ که از گورهای اوایل عصر آهن I در تپه حسنلو (Pls 24:3, 31:8; Stein 1940:Fig.110, 1947:39,48, Figs3,5) و دینخا (Muscarella, تصویر ۴) به دست آمده شاهد دیگری بر این همپوشانی کوتاه مدت هستند. این ظروف باید از شمال وارد شده و یا تقلیدی محلی باشند^(۳). همپوشانی مشابهی نیز در ظروف منقوش موجود به همراه سفالینه‌های عصر آهن در کردلر تپه در ساحل غربی دریاچه اورمیه (11-9; Lippert 1979: Figs. 37,40; Pls 1939; Ghirshman 1965:70,72; Young 1965:41, S444, S476, S495; 1973:705) و به نحو گول‌زننده‌ای در قزل وانک در امتداد رودخانه ارس (Dyson 1973:705) که در آنجا نقوش چند رنگ بر اشکال سفالی عصر آهن (در ادوار ایران) نقش شده، دیده می‌شود.

ظروف چند رنگ پیش از عصر آهن که از لایه‌های باستانی به دست آمده، در محوطه‌های دیگری در منطقه اورمیه بویژه در هفتوان تپه، در ماوراء قفقاز و چنانکه گفتیم در آناتولی نیز به وفور پیدا شده^(۵) که جملگی وجود سنت فرهنگی سفال منقوشی که این مناطق را در عصر مفرغ، در زمانی حدود میانه هزاره‌ی دوم ق م به هم پیوند می‌دهد، تأیید می‌کند.

با آغاز دوره V در تپه حسنلو و دوره III در دینخا تپه، فرهنگ عصر مفرغ در سده ۱۵ یا ۱۴ ق م جای خود را به فرهنگ آشکارا جدیدی داد که مشخصه آن سفالینه‌های تک رنگ خاکستری و یا نارنجی - قرمز داغدار بود (تصویر ۴.۲ و عکس ۱.۲). ابتدا یانگ این فرهنگ جدید را فرهنگ سفال خاکستری غربی قدیم (س.خ.غ.ق) خواند (n.1; Young 1965:70; 1985:362) و سپس دایسن آن را عصر آهن I نامید (Young 1967:22 n.68; 1965:211).

با وجود این فرهنگ مذکور هنوز از نظر تکنولوژیکی (فن‌آوری) یک فرهنگ عصر مفرغ به شمار می‌رفت (برای واژگان فنی بنگرید به: 134; Lippert 1979; 79; Muscarella 1974; «Die Bronzetradiation» 64 n.1; Haerincq 1988). حسنلو IV و دینخاه II، به وضوح تلاوم همان فرهنگ قبلی بود که سفال خاکستری غربی جدید (س.خ.غ.ج) و یا عصر آهن II نامیده شد (عکس 2.1; Dyson 1965; Young 1967, 1985). این دوره حسنلو در حدود ۸۰۰ ق م به شدت ویران شده و به پایان رسید. به احتمال زیاد اورارتوییان که آثار آنها در حسنلو III بر جای مانده حسنلوی IV و ویران کرده و سپس در اینجا سکنی گزیدند (1989:34)

پذیرفته یا رد کند یا وجود یک مسیر مهاجرتی را بر مسیرهای دیگر ترجیح دهد، می‌توان پذیرفت که اینها مباحثی هستند جدای از آن مباحثی که ورود فرهنگی جدید به شمال غربی ایران (که به احتمال زیاد مردمی جدید آن را آورده‌اند) را پذیرا شده‌اند؛ نتیجه‌ای که صرفاً یک مسئله باستان‌شناختی است^(۹). و این نتیجه‌ی اخیر حقیقت آشکاری از شواهد باستان‌شناختی است.

ی.ن. مدودسکایا بر این باور است که طی مقاله (1977) و رساله‌ای (1982) موفق به اثبات تلاطم فرهنگی بین فرهنگ‌های عصر مفرغ و عصر آهن در شمال غربی ایران شده‌است.

به عقید وی بین این دو دوره هیچ‌گونه تغییر آنی فرهنگی وجود ندارد. افزون بر اینها از نظر وی چون بین فرهنگ این دو عصر استمرار دیده می‌شود بنابراین دلیلی وجود ندارد تا بگوییم ایرانیان در عصر آهن I وارد سرزمین ایران شده‌اند. در حقیقت نمی‌توان مدعی شد که هیچ گروه قومی جدیدی در این برهه زمانی به ایران وارد شده‌اند (به کرات در 1977:104; 1982:38, 96, 99)^(۱۰).

برای اثبات این نتیجه از نظر تاریخی مهم، مدودسکایا مدعی است که تجزیه و تحلیل دقیق یافته‌ها و بافت پیدایش آنها، نشان می‌دهد که (۱) در عصر آهن I همگونی فرهنگی وجود نداشته است، چون پراکنش سفال در این دوره ثابت نیست و شکل سفالینه‌ها نیز «در عصر آهن I در ایران جدید نیست»؛ زیرا سفالینه‌های این دوره شامل اشکال سفالی عصر مفرغ است (1977:103; 1982:34, 38, 94) و در نتیجه خاستگاه سفالینه‌های این دوره را باید «در محل، در ریشه‌های فرهنگ بومی (عصر مفرغ) و یا فرهنگ‌های مناطق مجاور آن جستجو کرد» و سه شکل تدفینی* در این دوره (مفرغ و آهن) متفاوت نیستند.

هر آنچه مدودسکایا در این باره ادعا کرده به کلی اشتباه است. تجزیه و تحلیل شواهدی که وی ارائه کرده نشان می‌دهد که تقریباً در همه موارد مواد منتشر شده به خوبی فهمیده نشده، اطلاعات مهم و مرتبط با بحث حذف شده و حقایق دگرگون شده است. مسأله تأسف آور این است که پژوهشگران نتایج وی را نسنجیده خواه به عنوان تفسیری جدید و درست از سپیده دم تاریخ ایران (Lukonin 1982:12) و یا همچون دیدگاهی «مفید» (Genito 1986:50; Dandamayev 1985:19) و گاهی به عنوان «دیدگاهی متفاوت» (Curvers 1985:19) و گاهی به عنوان «دیدگاهی متفاوت» (Curvers 1985:19) نقل کرده‌اند. من در اینجا ادعاهای مدودسکایا را مورد بازنگری قرار می‌دهم تا مبادا پژوهشگران دیگر غیر نقادانه دیدگاه متجدد ذهنی وی را مطرح کنند و به عبارتی بدون مراجعه به داده‌های موجود نظریه‌های او را به کار گیرند^(۱۱).

نخست ادعای تلاطم سفالگری؛ مدودسکایا برای مستند کردن این مدعا بیشترین وقت را صرف استکان-گونه‌ای فنجان مشخصه عصر مفرغ - کرده و وجود آن را در عصر آهن دلیلی قاطع بر این استمرار می‌داند. بیش از یازده نمونه دیگر را نیز ذکر کرده که مثلاً از عصر آهن I (Row, 4, Fig. 32) (تصویر ۳۲) از جمله حسنلو (در اینجا تصویر ۲، شماره ۳۲ این دوره شناسایی شده که آن هم از سیلک A است (S472)

مدودسکایا پس از این به خمره‌های منقوشی با نوارهای رنگی و کاسه‌هایی که لبه‌ی آنها منقوش است و در حسنلو ۷ به دست آمده اشاره می‌کند (1977:84, 101; 1982:36) و به اتکای آنها همگونی سفال‌های عصر آهن را در این منطقه رد و منشأ گرفتن آنها را از غرب مستند می‌کند. درباره جهت یابی منشأ این ظروف و نسبت دادن آنها به غرب حق با اوست، ولی دوره‌ای را که این رابطه وجود داشته درست تشخیص نداده است؛ چون هیچ نمونه‌ای از این ظروف در حسنلو ۷ به دست نیامده و همگی آنها متعلق به حسنلو VI است (تصویر شماره‌های ۶، ۳). در دینخا III هم نمونه‌ای از این ظروف پیدا نشده است. انصافاً این تنها نمونه‌ای است که می‌توان گفت اطلاعات اشتباه مقالات اولیه (Young 1965:70, 72)؛ زیرنویس غلط تصاویر ۸:۳، ۶ و تصویر ۱۱. اکنون بنگرید به: Young 1985:373. n.11) باعث شده تا مدودسکایا در نتیجه‌گیری‌های خود به خطا رود. برای نمونه‌هایی از دو ظرف منقوش از گونه‌های متفاوت که از بافت‌های اوایل عصر آهن I منشأ گرفته، بنگرید تصویر ۴.۱ در این مقاله و جاهای دیگر.

مدودسکایا مدعی است که سفالینه‌های با نقش داغدار به وفور در عصر آهن I وجود دارد و این تزئین مشخصه سفالینه‌های این دوره است (1977:96; 1982:13, 39) اما دایسن (Dyson 1964a:36) صریحاً اظهار داشته که این تزئین در آن دوره نادر بوده است. افزون بر این، وی تنها قطعه سفال با نقش داغدار از دینخا IV را (Hamlin 1974:129) شاهدی بر استمرار آورده و این در حالی است که از دینخا III حتی یک نمونه سفال با نقش داغدار هم شناخته نشده است (1974:48) (Muscarella). مدودسکایا می‌گوید که «ظروف خاکستری» در هزار دوم ق م در سراسر خاور نزدیک، در میانروان، قفقاز، یونان و ایران (از جمله دینخا IV) وجود داشته و تمام اینها «حضور متلاطم سفال خاکستری و نیز خاکستری-سیاه در سراسر هزار دوم را تأیید می‌کند. بنابراین افزایش سریع و رشد کمی این سفالینه‌ها در عصر آهن I را نباید به عنوان پیدایش ناگهانی این نوع سفالینه قلمداد کرد و مهمتر از همه اینکه این گونه سفالینه از خارج از ایران آورده نشده است». آنچه در این استدلال فهمیده نشده این است که در اینجا با سفال خاکستری به صورت نوعی برخورد شده و همه گونه سفال خاکستری یکسان قلمداد شده است (در

آهن را مطالعه کرده‌اند این مسأله را تشخیص داده‌اند (مثلاً

Levine 1987:232,243; Young 1965:362 n.1, 364

Henrickson 1983-84:216, n.51; Henrickson 1988:

64 - 67).

ولی هیچیک از این پژوهشگران به همگونی فرهنگی در منطقه‌ای معین تردید نکرده است. به راستی همگونی فرهنگی افق س.خ.غ.ق/ عصر آهن I در شمال غرب نه با اشاره به فرهنگ‌های نا مشابه دیگر عصر آهن I و نه با حذف اطلاعات مناطق مرتبط که در حقیقت همگونی را تأیید می‌کنند تکذیب نمی‌شود. اینگونه است روش شناسی مدودسکایا.

تجزیه و تحلیل‌ها و آمارهای مدودسکایا با نادیده گرفتن سفالینه‌های محوطه شمالی مهم کردلر که همراه حسنلو و دینخا محوطه شاخص افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I است- و نیز حذف سفالینه‌های گورهای حاجی فیروز (عکس ۲: ۲۰۲ پایین) که به احتمال زیاد بقایای یکی از چندین محوطه بررسی شده‌ی عصر آهن در دره‌ی سلدوز است، افشا می‌شود. هرآنگاه که یافته‌های این محوطه‌ها را به جای اصلی خود در مجموعه و در بحث برگردانیم (زیرا مدودسکایا آنها را حذف کرده) نقش مؤثر آنها در تخریب و اضمحلال نتایج مدودسکایا را شاهد خواهیم بود. چنانکه مدت‌ها است تشخیص داده شده، در افق س.خ.غ.ق/ عصر آهن I سه شکل شاخص اصلی وجود دارد:

۱) ظروف لوله داری که لوله‌شان فقط به بدنه ظرف متصل شده و به

لبه اتصال نیافته است (لوله بدون پل)؛

۲) ساغرهای پایه دکمه‌ای دسته‌دار؛

۳) قدهایی با یک برجستگی کوچک قالبی به شکل هلال در قسمت درونی که اصطلاحاً به آنها «کاسه‌هایی با برجستگی کرمی شکل» می‌گویند.

عکس ۱۰۲ و نیز ماسکارلا (1968-193) در تصویر ۱۷ آن را نشان داده است^(۱۷). مدودسکایا به دلیل اشتیاق وافرش به تکذیب همگونی فرهنگی، مسئله‌ای را که برای این مباحث اهمیت بنیادین دارد ذکر نکرده (و یا از آن آگاه نبوده) است (و این مسئله‌ای است که به سادگی تصور وی را باطل می‌کند) یعنی اینکه هر سه شکل شاخص سفالین در شش محوطه در شمال غربی ایران به همراه یکدیگر به دست آمده است. این محوطه‌ها عبارتند از:

گوی تپه (Dyson 1965: Fig2) و در این مقاله تصویر ۵) هفتوان تپه (Burney 1970:165) حاجی فیروز (Muscarella 1974:49) در اینجا عکس ۲۰۲) کردلر تپه (Lippert 1979:Pls 5, 6) و همچنین حسنلو و دینخا تپه (تصویر ۴، ۲، و عکس ۲؛ 48: Muscarella 1974). افزون بر اینها در گوی تپه و حاجی فیروز^(۱۸) هر سه شکل شاخص در یک آرامگاه در کنار هم قرار داشتند و در کردلر همگی آنها در یک اتاق کنار هم به دست آمده‌اند.

همچنین باید در این بحث بگوییم که مدودسکایا از اهمیت «کاسه‌هایی با برجستگی کرمی شکل» به عنوان یک شکل شاخص در مجموع سفالی افق س.خ.غ.ق/ عصر آهن I آگاه نیست. این شکل

حالی که هر گردی گردو نیست). با وجود این کلیت بخشی سهل انگارانه، در حقیقت سفال خاکستری عصر مفرغ به لحاظ بافت، تکنیک ساخت، ترین سطحی و شکل سفالینه‌ها با سفالینه‌های خاکستری افق س.خ.غ.ق/ عصر آهن I فرق دارد^(۱۵). هیچ یک از پژوهشگرانی که از نزدیک سفالینه‌های ایران را مطالعه کرده‌اند این دو را باهم اشتباه نمی‌گیرند (گفتگوی خصوصی با دایسن؛ Young 1985:373 n.11) در حقیقت بررسی‌های دره سلدوز امکان شناسایی چندین محوطه عصر آهن را بویژه از روی وجود سفالینه‌های خاکستری شاخص در سطح آنها فراهم ساخت.

سفالینه‌های خاکستری افق س.خ.غ.ق/ عصر آهن I به صورت مجموعه‌ای منسجم از خارج از ایران آورده شده و شاهدهی بر تکامل یافتن آنها در محل وجود ندارد.

بار دیگر مدودسکایای مدعی می‌شود که در مجموعه عصر آهن I در غرب ایران هیچ افق سفالی‌ای وجود نداشته است (1982:50,95; 1977:95). از آنجا که همه اشکال سفالی شاخص به همراه یکدیگر در یک گور به دست نیامده و یا چون اغلب این اشکال در یک زمان واحد در کنار هم پیدا نشده، در شمال غربی ایران در عصر آهن I همگونی وجود نداشته است. در نتیجه اگر هر گور تمام اشکال سفالی شاخص این دوره را در خود نداشته باشد و یا اگر این اشکال شاخص در هر محوطه در کنار یکدیگر قرار نداشته باشند، همگونی فرهنگی وجود ندارد. و سفالینه‌های مناطق دیگر در غرب ایران- لرستان جنوب دریای مازندران- از نوع «متفاوتی» هستند.

مدودسکایا از یک سو شرح نداده است چرا در پژوهش خود که درباره شمال غربی ایران است، دیگر مناطق جغرافیایی و فرهنگی ایران را نیز گنجائیده و از طرفی اطلاعات مهمی از شمال غرب را که خلاف دیدگاه‌هایش است، حذف کرده. بنابراین وی برای مستند کردن ناهمگونی (تنوع فرهنگی) در وهله اول، یافته‌های حسنلو و دینخا III در شمال غرب که هر دو از محوطه‌های کلاسیک افق س.خ.غ.ق/ عصر آهن I هستند را با یافته‌های تپه گیان I^(۱۶) و گودین در جنوب غرب هم ارز قلمداد کرده است (1982.33,39,41,54,64). حال باید گفت هر چند محوطه‌های جنوبی از برخی جهات با فرهنگ افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I شبیه‌اند و تا حدودی با آن هم‌دوره بوده‌اند (366: 1985: 62: Young 1965) ولی نمی‌توان محوطه‌های جنوبی را به عنوان مدرکی مبنی بر ناهمگونی فرهنگی در شمال پیش کشید. در گودین تنها سه گور باقی مانده بود. اساساً فرهنگ گیان هم در عصر مفرغ II و هم در عصر آهن I- که نشان‌دهند قطع استمرار فرهنگی است- نسبت به فرهنگ‌های شمال غرب ایران در ادوار مفرغ و آهن پیرامونی و حاشیه‌ای محسوب می‌شد (1983-84:210n.29,215; Henrickson) و دره‌های مجاور آن (از جمله لرستان) هم شاهدهی مبنی بر استقرارهای گسترده متعلق به سنت افق س.خ.غ.ق/ عصر آهن I را در بر ندارند! (1982:96; Medvedskaya 1985:367; Young) البته به مفهوم کلی گاهنگارانه عصر آهن I فرهنگ‌های غرب ایران در این دوره متنوع و ناهمگونند و تمامی پژوهشگرانی که عصر

ظرف بر خلاف اشارات متفرق مدودسکایا نه در سه محوطه، بلکه در شش محوطه و فقط در منطقه مرکزی فرهنگ س.خ.غ.ق/عصر آهن آبه دست آمده است (۱۹).

مدودسکایا معتقد است با بیان اینکه اشکال شاخص سفالین عصر آهن I هرگز به موازات یکدیگر در یک افق وجود نداشته، توانسته است ناهمگونی و ایستایی فرهنگی افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I را مستند سازد. از نظر وی این سفالینه‌ها در زمان‌های مختلف ساخته شده و به همین ترتیب در زمان‌های مختلف و از مناطق گوناگون به شمال وارد شده است (۲۰). این ادعاها سوای به فراموشی سپردن شواهد یافته‌های گوی تپه و حاجی فیروز، بدون تجزیه و تحلیل شواهد گاهنگارانه به دست آمده از فعالیت‌های باستان‌شناختی و لایه نگاری که ممکن است مشکل عمده و حل نشد تاریخ‌گذاری نسبی محوطه‌های مختلف عصر آهن I در ایران را روشن کند، بیان شده است.

به عنوان مثال وی وفور ساغره‌های شاخص این دوره در شمال را یاد آور شده (1982:37) ولی بدون ارائه شاهد یا انجام تحلیلی ادعا کرده که این شکل سفالی از «لرستان [در اینجا] (گیان)» به این منطقه آورده شده، یعنی جایی که «پیش از عصر آهن I در آنجا وجود داشته» است. در حقیقت دانش ما از گاه‌شناسی نسبی ظهور ساغرها در گیان و محوطه‌های شمالی به حدی نیست که استدلال کنیم این شکل «باید در گیان زودتر و یا دیرتر از شمال غرب ایران آغاز شده باشد» (21:84-83 Henrickson 1983). آنگاه که مدودسکایا می‌گوید ساغر افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I باید «از سفالینه‌های دوره پیشین به این دوره راه یافته باشد» (50:1982) در حقیقت نمی‌تواند حتی یک نمونه مربوط به دوره پیش از آهن I را ذکر کند. در طرح مدودسکایا نه تنها ساغرها دیر به شمال رسیده‌اند، بلکه شکل سفالی شاخص دیگر، یعنی ظروف لوله‌دار، حتی دیرتر از ساغر به آنجا رسیده‌اند (P. 38) و از همین روی نمی‌توان آنها را جزئی از «افق سفالی» س.خ.غ.ق/عصر آهن I قلمداد کرد.

وی در آنجا منحصر به فردی شکل ساغر در شمال غربی ایران در طول عصر آهن I را می‌پذیرد، زیرا در حقیقت این شکل پیش از این زمان در این منطقه وجود ندارد (1982:42,47,50) اما از آنجا که اشکال اصلی (عمومی) در نقاط دیگری از خاور نزدیک هم وجود دارند (P. 47)، بنابراین «مختص به فرهنگ ایرانی [ظاهراً در اینجا واژه ایرانی به مفهوم قومی استفاده شده است؟] نیستند». همچنین باید یادآور شد که دو لوله منفصل از لبه از لای مسکونی دوره V در دژ حسنلو به دست آمده و ظروف لوله‌دار نیز از گورستان این محوطه پیدا شد (1982:37 Medvedskaya)؛ وی ادعا می‌کند یک لوله از حسنلو به دست آمده و در تصویر شماره 3 در کتابش شکل آن را نیز از ستون حسنلو حذف کرده است). مدودسکایا در ادعاهای بی اساس خود تا آنجا پیش رفته که به راحتی و بی باکانه مدعی شده (P. 38) که ساغرها و ظروف لوله‌داری که لوله‌شان علاوه بر بدنه به لیه ظروف هم اتصال یافته «به یک فرهنگ واحد تعلق ندارند» (P. 38) (۲۲).

هر چند مدودسکایا از آرامگاه VII B2 دینخا تپه (عکس شماره 3

یاد کرده است (Muscarella 1974:38.fig.3,4) با وجود این وی از محتویات و گاهنگاری آن آگاه نبوده و در نتیجه شواهد مهم آن را از یاد برده است؛ چون علاوه بر این ادعا که ساغرها و ظروف لوله‌دار به یک فرهنگ واحد تعلق ندارند (در بالا) مدعی شده (P.38) این دو شکل «در آذربایجان همراه با یکدیگر به دست نیامده است». ولی در عالم واقعی باستان‌شناسی نه تنها ساغر و ظرف لوله‌دار در کنار یکدیگر وجود دارد، بلکه در آرامگاه VII B2 «در کنار هم پیدا شده است». تا کنون محتویات این گور به نحو مستدلی قدیمی‌ترین آثار ثبت شد افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I هستند. محتویات این تدفین به ما نشان می‌دهد که این دو شکل شاخص از همان مراحل آغازین افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I (و حتی قدیمی‌ترین مرحله آهن I) همزمان با هم تولید می‌شده و به موازات یکدیگر وجود داشته‌اند (۲۳). افزون بر این ظروف لوله‌دار در دیگر گورهای اولیه دینخا III نیز وجود دارند (Muscarella 1974:41, B9a) تدفین‌های شمار 27 و 24 و 23 که در شماره 27 یک کاسه با برجستگی کرمی شکل هم وجود داشته است) چنانکه در بالا ذکر شد، در چندین محوطه افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I در شمال، ظروف لوله‌دار و ساغرها در کنار یکدیگر و یا در یک افق گاهنگارانه یکسان به دست آمده است (یعنی تصاویر 4.2 و 5 و عکس‌های 1.2 و 2.2).

در نظر مدودسکایا نه تنها اشکال سفالی نشان‌دهنده ناهمگونی و استمرار از عصر مفرغ به آهن در شمال غربی ایران است، بلکه شیوه‌های تدفینی هم حاکی از استمرار فرهنگی است (1982:61,67,68). وی درست همانگونه که برای رسیدن به نتایج مربوط به سفالینه‌ها هم دست به پرورش اطلاعات ساختگی جدید زده و هم شواهد باستانی را نادیده گرفته، به همین ترتیب در بررسی و مطالع گورها نیز چنین روشی را در پیش گرفته است.

وی نوشته است که در دوره IV دینخا تپه، یعنی عصر مفرغ، سه نوع گور کشف شده است (1982:54,62,64) که عبارتند از:

- ۱) گورهای چهارچینه‌ای؛
- ۲) گورهای گودالی یا تدفین‌های ساده (که در دو مورد آنها خشت کار به کار رفته بود)؛
- ۳) تدفین در ظروف خاکستردان. از آنجا که دوره بعدی دینخا، دوره III، هم گورهای با خشت کار شده، تدفین ساده و تدفین در خاکستردان دارد، وجود استمرار فرهنگی تأیید می‌شود. ولی حقایق باستان‌شناختی چنان که منتشر شده (اگر تدفین ساده که در همه جا وجود دارد و هیچ ارزش فرهنگی مقایسه‌ای ندارد را به کناری نهمیم) به این گونه است: در دینخا تدفین در خاکستردان که به پیش از دوره آغاز افق س.خ.غ.ق/عصر آهن II تعلق داشته باشد وجود ندارد (Figs 49-51. Muscarella 1974:75) آنچه که به واقع اشتاین از دینخا IV ذکر کرده (1940:373) وجود یک گور - نه دو گور - به صورت تدفین ساده بود که با خشت کار نشده بلکه فقط با سه خشت «پوشیده» شده بود (۲۴).

اما چگونه می‌توان وجود نداشتن آرامگاه چهارچینه‌ای در دینخا III را توجیه کرد؟ از آنجا که در گوی تپه آرامگاه K با محتویات مربوط به افق

سختی به میان نیاورده است. اینها تدفینهای داخل محوطه مسکونی هستند و از اینرو کاملاً با گورهای فوقانی خود که در گورستانی ایجاد شده که بر انبوه خرابه‌های برجای ماند دوره قبل حفر شده فرق دارند. احتمالاً ایجاد کنندگان این گورها، مردمان عصر آهن، از معماری و تدفین‌های طبقه زیرین خود بی‌خبر بودند.

در نظام طبقه‌بندی منحصر به فرد مدودسکایا، نه تنها گورستان حسنلو-که در محدود خارج از محل استقرار واقع شده- یک گورستان خارج از محوطه مسکونی قلمداد نشده، بلکه حتی به عنوان گورستان هم معرفی نشده است (P.61). از نظر وی این محوطه تدفینی یک «شبه گورستان» است؛ واژه نامانوسی که وی در تعریف گورستانی «در گوشه یک استقرار» به کار برده است. این مسئله که این «گوشه» در خارج از محوطه استقرار قرار گرفته و درست به همین دلیل اینجا را یک گورستان خارج از محوطه مسکونی تلقی کنیم، مورد تصدیق وی نیست. مدودسکایا همچنین بر سر مبحث تدفین‌های گیان، عصر مفرغ و آهن گودین^(۲۶) و خود لرستان که هیچ یک از آنها به تاریخچه باستان‌شناختی فرهنگ‌های عصر مفرغ و افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I در شمال غرب ایران-که مثلاً موضوع مورد پژوهش اوست- ربطی ندارد وقت زیادی صرف کرده است (در بالا).

سرانجام رساله وی بخشی طولانی و نامربوط درباره‌ی خنجرها، تیرها و سرپیکان دارد (P.68:1982) که به منظور مستند کردن این نکته که در دوره‌های آهن II و I در مناطق مختلف در غرب ایران اشکال متفاوتی وجود داشته تهیه و تنظیم شده است. نه در این نتیجه‌گیری وی و نه در ادعایش مبنی بر اینکه رزم افزارهای «ایرانی»^(۲۷) شواهدی از حضور «کوچروهای ایرانی» ارائه نمی‌کنند، مطلقاً چیز جدیدی وجود ندارد (P.94). در حقیقت این بخش هم چیزی نیست مگر تلاش دیگر باری وی برای تأکید بر تنوع فرهنگی در سراسر غرب ایران در طول عصر آهن تا به این وسیله ناهمگونی فرهنگی در شمال غرب ایران را به نحوی مستدل سازد (۲۸).

حتی اگر با رویکردی جزئی‌تر به این بخش بنگریم، مثلاً همچون تحلیلی بر توزیع و تأثیر آثار، باز هم این بخش گمراه کننده است و هیچ ارزش باستان‌شناختی ندارد (۲۹).

در حقیقت وی در این بخش نفهمیده اشیاء کاوش نشده‌ای که از طریق حفاری‌های قاجاقی به دست آمده و در موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی پیدا می‌شود، منشاء خاصی ندارند و از اینرو نمی‌توان در مطالعه الگوهای پراکنشی باستانی در ایران و یا جاهای دیگر از آنها بهره برد و همین اشتباه به شدت کار وی را متزلزل ساخته است. از نظر مدودسکایا سلاح‌های کتیبه داری که از آنها بحث کرده «اغلب از لرستان» به دست آمده‌اند (P.63)^(۳۰)، برداشتی که هرگز با فعالیت‌های باستان‌شناختی قابل دفاع نیست (Muscarella 1988:35,39) زیرا (دقت شود) هیچ نمونه شی فلزین کتیبه داری در طی کاوش علمی از لرستان به دست نیامده - خواه سلاح یا شیئی دیگر- و تنها نمونه‌ای که او ذکر کرده و هم از این قاعده مستثنی نیست. در بحث وی از توزیع آثار، دیگر اشیایی که از کاوش‌های علمی به دست نیامده‌اند نیز به دلخواه به لرستان نسبت

س.خ.ق.ق/ آهن I (عکس ۲.۲) در حقیقت یک گور چهارچینه‌ای سنگی است، وجود نداشتن این نوع گور در دینخا برای مدودسکایا معمایی شده است (1982:64). او همچنین از گودین که به بحث مورد بازنگری ربطی ندارد سخن به میان آورده است. بنابراین وی با ساده لوحی پیشنهاد می‌کند که وجود داشتن این نوع گور در این محوطه صرفاً «پی آمد مقیاس کوچک حفاری» بوده است که من آن را به معنای پاکسازی ناقص محدوده گورستان تلقی می‌کنم؛ حکمی که شواهدی باستان‌شناختی را دگرگون می‌کند و این مسأله همچون ترجیح‌بندی تکراری بارها در این رساله تکرار شده است. حقیقت این است که آرامگاه‌های چهار چینه‌ای در دینخا III و حسنلو V وجود ندارد.

به واقع تنها نمونه از اشکال تدفینی که هم در عصر مفرغ و هم آهن وجود داشته، آرامگاه گوی‌تپه با تدفین‌های چندگانه‌اش است. ولی اینکه چنین پدیده‌ای چه معنایی دارد، نامعلوم است و اطلاعات کافی در اختیار نداریم تا به آسانی آنرا تفسیر کنیم. نمی‌دانیم که آیا این پدیده نشان‌دهند یک تدفین چندگانه است که در یک دوره زمانی در عصر آهن I ایجاد شده و یا مجموعه تدفین‌هایی است که در طول زمان انجام شده و یا اینکه در هر حال این گور می‌تواند استفاد مجدد از یک گور باز شده‌ی عصر مفرغ بوده باشد و یا گوری بوده که بازماندگان عصر مفرغ آن را ساخته‌اند. اینها مشکلاتی است که مدودسکایا آنها را مطرح نکرده. در هر حال، این آرامگاه چهارچینه‌ای منفرد و مجزا، نمی‌تواند به خودی خود در برابر تمام شواهدی که گوی‌تپه و جاهای دیگر به دست آمده و نشان دهند قطع و گسست فرهنگی است، برای بیان تداوم کلی فرهنگی در منطقه به کار رود.

پس از این مدودسکایا موضوع گورستان‌های خارج از محوطه مسکونی را پیش کشیده (1982:57) که در دستگاه واژگانی مبهم وی، محوطه تدفینی جداگانه‌ای در خارج از دیوارهای شهر نیست، بلکه محوطه‌ای است که کمی از استقرار اصلی فاصله دارد؛ همانند آنچه در سیلک و لرستان دیده می‌شود (۲۵). به نظر او گورستان دینخا (Fig.2: 1974:37. idem Muscarella 1968:189. Fig2) یک گورستان خارج از محوطه مسکونی نیست (P.68) چون از این دوره هیچ استقراری کشف نشده! اینکه در دینخا، گورستان دوره III «موضع نگاری (توپوگرافی)... یکسانی با دوره پیشین دینخا، دوره IV دارد» به این معنی که این گورستان بر بالای تدفین‌های عصر مفرغ ایجاد شده، دلیل دیگری شده تا وی اصرار کند که این نمونه یک گورستان خارج از محوطه مسکونی نیست.

هرچند در مورد اینکه در دینخا III هیچ دوره استقراری کشف نشده حق با مدودسکایا است (البته تمام سطح تپه کاوش نشد Fig.1: 1974:36. Muscarella) ولی باید گفت بدیهی است که در محدوده گورستان استقراری وجود ندارد. مسئله‌ای که در استدلال عملی باستان‌شناختی به این معنا است که استقرار و گورستان از هم مجزا بوده و اینکه گورستان خارج از محدود مسکونی بوده است.

تدفین‌های عصر مفرغ در زیر گورهای عصر آهن قرار داشت، اما مدودسکایا در گزارش خود از معماری مرتبط با گورهای عصر مفرغ

۶) در دینخا مدرکی دال بر تخریب یا علیه آن در دست نیست. چنانکه از ساختمان‌های عصر آهن II تنها یک ردیف از شالود سنگی آنها باقی مانده است اما اثری از دوره پس از س.خ.غ.ج/ عصر آهن II در اینجا وجود ندارد. تپه دینخا درست در میان دره و در چشم‌انداز محوطه اورارتویی کلات‌گاه (Qalatgah) -که اشپوینی و منوا آن را ساخته‌اند- واقع شده است و بی‌تردید نباید از گزند ایشان در امان مانده باشد (Muscarella 1974:58, 82; 1989:34).

۷) در دینخا در مناطق B9 و ۱۰ در امتداد شمالی، شواهدی از یک وقفه‌گاه شناختی بین اواخر عصر مفرغ (با سوختگی) و آغاز نخاله‌هایی که گورستان عصر آهن در آنها حفر شده به چشم می‌خورد (1974:52; Muacarella). حفاریات حسنلو در این دوره آنچنان محدود بود که از طریق آن نمی‌توان به قطع دربار وجود یک وقفه به نتیجه‌ای رسید. ۸) یانگ هم اعتقاد دارد مارلیک که ظروف لوله‌دار فلزینی شبیه به عصر آهن I دارد؛ محوطه‌های ایرانی (زبان) بوده است. مدودسکایا (1982:11) نیز همین دیدگاه را دارد که با نتایج کلی وی در تضاد است (در پایین).

۹) باید بگوییم که نه دایسن و نه من هیچگاه نگفته‌ایم که فرهنگ س.خ.غ.ق / عصر آهن I نمایانگر ایرانی زبانان است. دایسن زمانی (مثلاً ۱۹۶۴a:۳۱۳ : ۱۹۶۰:۱۱۹, ۱۲۱) فکر می‌کرد ساکنان حسنلوی IV (س.خ.غ.ج/عصر آهن II) مانایی بوده‌اند اما بعدها عقیده وی باطل شد. بنگرید به بویمر (Boehmer 1964:19 n.6u) که مانایی بودن حسنلوی IV را رد کرده است.

۱۰) از آنجا که مدودسکایا (1982:1) معتقد است در هزار دوم ق م حوریان در منطقه اورمیه اسکان یافته بودند، این نتیجه حاصل می‌شود که وی باید بر این عقیده باشد که (عقیده‌ای که در متن از ابزار آن اجتناب شده است) در عصر آهن II و I ساکنان حسنلو و دینخا حوری زبان بوده‌اند.

۱۱) اغلب متن این رساله گنگ و فهم آن دشوار است. اطلاعات یک محوطه خاص نه در یک جا بلکه به صورت پراکنده آورده شده است. در بحث از سفال و تدفین‌ها نیز چنین پراکندگی و نابسامانی‌ای دیده می‌شود. گاهی معنای یک جمله واضح نیست. شاید این ابهام ناشی از ترجمه انگلیسی آن باشد.

۱۲) برنی (Burney 1973:164) استکان‌ها را صرفاً به عصر آهن I تاریخ‌گذاری کرده زیرا (به اشتباه) فکر می‌کرد نمونه‌های گودین به این دوره تعلق داشته‌اند؛ ولی باید گفت که متن برنی در این قسمت شفاف نیست. آیا استکان‌های واقعی از هفتون پیدا شده‌اند؟

۱۳) هر چند این آثار در کتاب‌شناسی مدودسکایا نقل شده است ولی وی این تصحیح‌ها را گزارش نکرده است. همچنین وی استکان‌هایی که اشتاین از یک گور عصر آهن II به دست آورده بود را از قلم انداخته است (۱۱: PL۳۰: ۱۹۴۰) دو نمونه استکان فلزین دسته‌دار از تپه گوران به دست آمده است (Mortensen Trane 1964:128, Fig29) (عصر مفرغ) گور 2.OP10 به دست آمده است (Dyson 1959:9). دیگر

داده شده و با آنها به عنوان داده‌های باستان‌شناختی برخورد شده است. به طور خلاصه، نتیجه قطعی مقاله حاضر این است که تلاش مدودسکایا در اثبات این مطلب که افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I نمایانگر حضور فرهنگی جدید در شمال غربی ایران نیست بلکه نمایانگر تناوم فرهنگی است، نافرجام مانده. بازنگری ادعاها و شواهد بی‌اساسی که وی در حمایت از نظریه‌اش ارائه کرده، بیش از هر چیز ما را ناچار می‌سازد تا بر این باور باشیم که نتیجه‌ی تحقیقات پژوهشگرانی که پیش از ۱۹۸۲ دربار الگوهای باستان‌شناختی عصر آهن I مطلب نوشته‌اند، هنوز کاملاً بی‌خنده و به لحاظ تاریخی معتبر باقی مانده است^(۳). راستی را اگر هم باستان‌شناسان منطقه‌ای را مطالعه کرده باشند که به وضوح نشان دهند وجود تغییرات فرهنگی باشد آن منطقه همان شمال غربی ایران در دوره افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I است. سپاسگزاری: برای تمامی عکسها (به غیر از ۱، ۲ و ۳) و تصاویر (به جز ۲ و ۴) از موز دانشگاه پسیلوانیا سپاسگزارم.

یادداشتها:

۱) بی‌تردید تجارت مدرن ظروف را از منطقه‌ای که به یغما رفته‌اند (محل اصلی‌شان) بسیار دور کرده است. ادوارز (Edwards 1986:70) می‌گوید باستان‌شناسان معتقدند که این ظروف از شمال وان آمده‌اند.

۲) این تاریخ‌آغازین، تاریخ حد انتهای فرهنگ افق س.خ.غ.ق/ آهن I را نشان می‌دهد. ظاهراً ادوارز (1986:69) ظروف ادانا را فراگیری محلی قلمداد می‌کند، یعنی خاستگاهی که ثابت نشده است. وی همچنین پیشنهاد کرده است (P.70) که ظروف منقوش مونیخ که از حفاری قاجاق به دست آمده «احتمالاً از شمال غرب ایران» هستند؛ ولی نتیجه‌گیری وی ارزش باستان‌شناختی ندارد.

۳) چلینگر اوغلو (Çilingiroğlu 1984:130 m, Fig.2) ظرفی از ادانا را با نمونه حسنلو مقایسه کرده است. هر چند این نمونه‌ها شباهت زیادی به هم دارند ولی با هم یکسان نیستند. ادوارز (۱۹۶۱: n.۶۳) به اشتباه ظرف دینخا را به آرامگاهی سنگی نسبت داده؛ اما در واقع این ظروف از تدفین ساده‌ای که در داخل لایه‌های عصر مفرغ حفر شده بود، به دست آمده است. وی بدون هیچ سند و ارجاعی به متن منتشر شده، این تدفین را به عصر مفرغ منتسب کرده است.

۴) مدودسکایا از این ظروف منقوش که ممکن است نشان دهند میزانی از استمرار باشند بحثی به میان نیاورده است. در جدول تصویری سفالینه‌های وی، این ظروف در ردیف سیلک نشان داده نشده است.

۵) در نقشه ادوارز (1968:71.Fig.4) تپه دینخا در منطقه سفالینه‌های چند رنگ نشان داده نشده است. برای ظروف منقوش و چندرنگ پیش از عصر آهن در کردلر (که ادوارز از آنها بحث نکرده است ۱۹۸۶) بنگرید به (Kormer and lippert 1979:65-82 Pls 4-6) و (Lippert 1976:Pls 1.2) و نیز (Kormer and lippert 1976:Pls 1.2) را مقایسه کنید با: Çilingiroğlu (1984:130,137, Figs. 2,9,12) و در اینجا با: Çilingiroğlu (1984:131,135,136).

یکسان نیست (Ghirshman 1939:Pls 3:1, 41.B492).

۲۶) حفاری‌های گودین ربطی به پروژه حسنلو نداشت، بلکه کار کاملاً مستقلی بود. سه گور عصر آهن I در گودین، گورهای خارج از محوطه مسکونی بود (Henrickson 1983-1984:205).

۲۷) مندوسکایا منظورش را از به کار بردن اصطلاح ایرانی برای فرهنگ‌های منطقه‌ای که ایران نامیده می‌شود و برای معنای زبان‌شناختی آن به صورت شفاف بیان نکرده است. اینها دو مفهوم کاملاً متفاوتند!

۲۸) مندوسکایا به طور کلی نه در مورد استمرار سنجاق لباس و گردنبند از عصر مفرغ به عصر آهن (Muscurella 1974:51,52,54,80) و نه درباره ظروف چند رنگ (در بالا) سخنی به میان نیاورده است. گردنبندها در دینخا III عنصر جدیدی به شمار می‌روند. اینها در گورهای عصر مفرغ وجود ندارند و سنجاق لباس‌ها هم تقریباً به کلی ناپدید شد.

۲۹) کتاب‌شناسی مربوط ناقص است؛ مثلاً درباره سریکان‌ها مقالات بویمر و کلوزبو. مندوسکایا مقالات مربوط به سنجاق قفلی در خاور نزدیک و ایران را نمی‌شناسد؛ او در صفحه ۷۵، یک نمونه را به سده ۹ ق م تاریخ‌گذاری کرده، در حالی که این شیء نخستین بار یک سده بعد (سده ۸ ق م) و با حتی کمی بعد از آن پدیدار شده است (همچنین بنگرید به: Haerinc 1988:95).

۳۰) مندوسکایا برای توضیح آنچه در حقیقت غارت برنامه‌ریزی شده آثار فرهنگی بوده و هست از عباراتی چون یافته‌های «اتفاقی» و «شانسی» استفاده کرده است (Muscurella 1988:34). این عمل وی عظمت تخریب فرهنگ ایرانی را از چشم انداخته است.

۳۱) یانگ بر این عقیده است که احتمالاً مردم فرهنگ س.خ.غ.ق/عصر آهن I شامل ایرانیان و غیر ایرانیان بوده‌اند، ولی این موضوع سوالاتی پیش می‌آورد و آن اینکه ما از کجا به چنین موضوعی پی برده ایم؟ به نظر می‌رسد که این عقیده با مقاله‌ی اصلی وی که در ۱۹۶۷ به چاپ رسید [منظور مقاله «مهاجرت ایرانیان به زاگرس» است. مترجم.] هم‌نوابی از پیش تعیین شده‌ای دارد.

سپاسگزاری مترجم: در ترجمه این مقاله از لطف بی‌دریغ دو تن برخوردار بوده‌ام. دکتر حسن طلایی که نخستین بار مرا با این مقاله آشنا ساخت و دکتر اسکار وایت ماسکارلا که بزرگوارانه متن اصلی مقاله را برایم ارسال داشت. بدین وسیله سپاس ویژه خود را به ایشان تقدیم می‌دارم.

پی‌نوشت:

* منظور از سه شکل تنفینی گورهای گودالی، چهار چینه‌ای و تنفین در خاکستران است. مترجم.

** این مقاله ترجمه‌ای است از:

Muscurella, O. W., 1994 "Northe western Iran: Bronze age to Iron Age", Anatolian Iron Ages 3, The proceedings of the third 1990, A. Cilingiroglu and D. H. French (eds.), The British institute for Archaeology at Ankara, Ankara

استکان‌ها در لایه دوره VI حسنلو قرار گرفته‌اند.

۱۴) احتمالاً منظور مندوسکایا (وی ارجاعی نداده و به رنگ خاکستری و کرم اشاره می‌کند) یک نمونه دینخا III بوده است (1982:19,1) (2b) ولی وی نمونه حسنلو را ذکر نکرده است (در بالا). مندوسکایا به «شمار چشمگیر» ظروف منقوش در حسنلوی IV اشاره کرده است، در حالی که از این دوره هیچ ظرف منقوشی به دست نیامده است.

۱۵) هم‌لمین گفته است که بیشترین ظروف خاکستری دینخا IV کاسه بوده است (1974:128).

۱۶) شاید بتوان گفت در نظر مندوسکایا، تپه گیان مهم‌تر از دینخا تپه بوده است، چون در تصویر شمار ۴ وی که جدولی است مصور که «روابط سفالی بین محوطه‌های عصر آهن I در ایران» را نشان می‌دهد بدون هیچ توضیحی یک ستون به گیان اختصاص داده شده ولی دینخا که مجموعه بزرگتر و جامع‌تری از سفالینه‌های افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I آن انتشار یافته، در این جدول جایی ندارد. و اما این مورد تنها نمونه انحراف در تحلیل مندوسکایا نیست.

۱۷) مندوسکایا بیشترین توجه را به فنجان‌ها - که مدعی است شکل شاخص هستند- معطوف داشته است (1982:31,40,42) چون فنجان‌های این دوره به فهرست او از سیلکه خورون (Young 1965: Fig.9.2) نمونه‌های حسنلو، هفتوان و قیطره که همگی در شمال غرب ایران واقعند افزوده شده است. برای تصویر ۴.۲، B10b گور ۱۳ بنگرید به: (کاتالوگ Muscarel 1974:85)

۱۸) در کاتالوگ محوطه‌های مندوسکایا، حاجی فیروز ذکر شده (P.۱۰۲) ولی در متن فهرست ظروف این محوطه به دست فراموشی سپرده شده است.

۱۹) مندوسکایا در صفحه ۲۲ یک نمونه از دینخا ذکر کرده و در صفحه ۲۹ گوی تپه را هم افزوده است. وی در تصویر ۴ و ردیف ۷، حسنلو را نیز افزوده است (اما آن را از تصویر ۳ حذف کرده است).

۲۰) بنابراین اشکال ظروف از سیلک به خورون و از گیان به سیلک آمده و یا از غرب به شرق یا از شرق به غرب و از جنوب به شمال رفته است؛ در حالی که هرگز از شمال به جنوب یا شرق نرفته.

۲۱) افزون بر این، تنها شکلی که گیان را با شمال مرتبط می‌کند ساغر است. این در دو منطقه دقیقاً با هم جور در نمی‌آید.

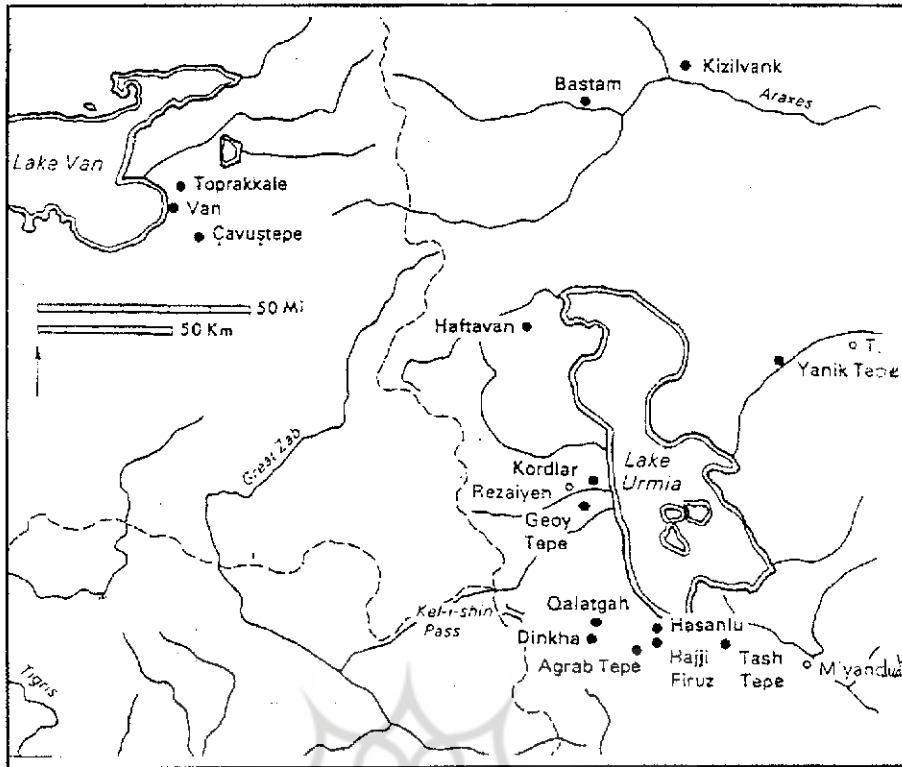
۲۲) مندوسکایا هرگز نگفته است که اشکال افق س.خ.غ.ق/عصر آهن I (1982:Fig.7:110-113) با اشکال دیگر ظروف لوله دار در خاور نزدیک فرق دارند (Fig.7:1982).

۲۳) مندوسکایا به اشتباه گفته است که تمام تنفین‌های دینخا III ساغر داشته‌اند. ساغر از ردیف دینخا III حذف شده است (Fig.۱۹۸۲).

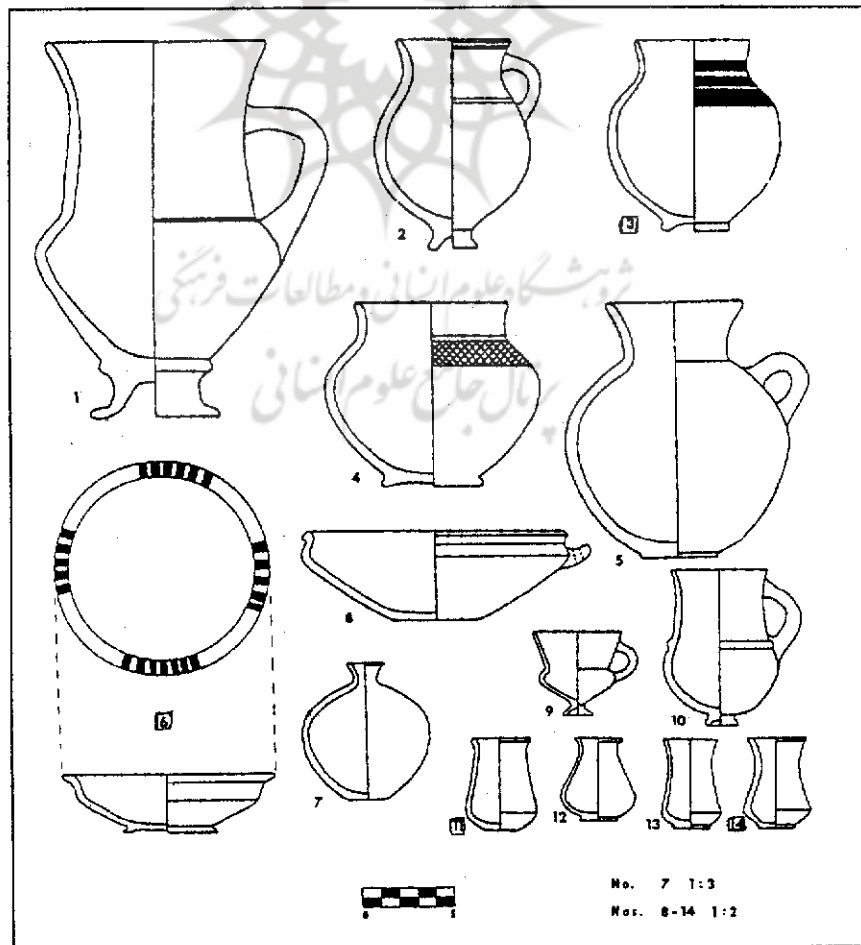
۲۴) یک ظرف از این گور با دیگر اشکال دینخا IV شباهت دارد 1974: Hamlin از گور B10a, n04, 147, Fig.1:4, 133

۲۵) هم‌لمین نمونه مشابهی در سیلک را ذکر می‌کند ولی اشاره وی اشتباه است. این نمونه به ظرف سیلک شباهت دارد ولی کاملاً با آن

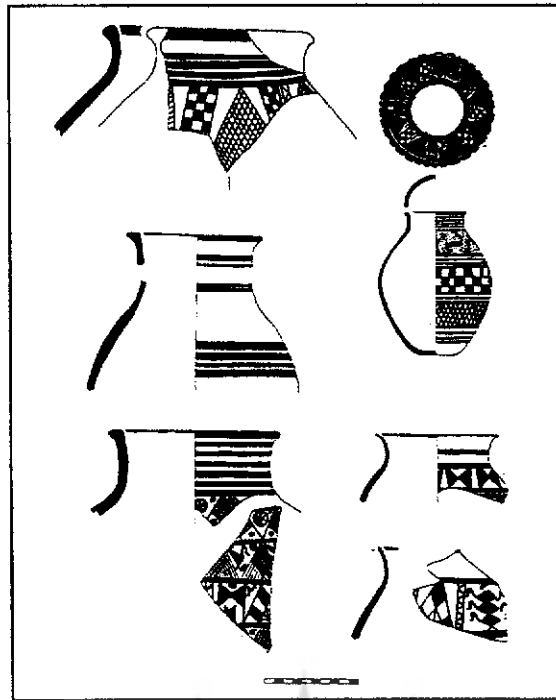
- Vanden Bergh, L.
 1964 *La nécropole du Khurvin*. Istanbul.
- Boehmer, R.M.
 1964 Volkstum und Städte der Mannäer, *BAM3*: 11-24.
- Burney, C.
 1970 Excavations at Haftvan Tepe: 1968, *Iran* 8: 157-171.
 1972 *Peoples of the hills*. New York with D.V. Lang.
 1973 Excavations at Haftvan Tepe 1971: Third preliminary report, *Iran* 11: 153-172.
- Cilingiroglu, A.
 1984 The second millennium pottery tradition of the Van Lake basin. *AnatSt* 34: 129-139.
- Curvers, H.H.
 1985 Review of Medvedskaya 1982. *BibO* 42.1/2: 197-198.
- Dandamayev M. and Lukonin, V.G.
 1989 *The culture and social institution of ancient Iran*. Cambridge.
- Dyson, R.H. Jr.
 1959 Digging in Iran: Hasanlu 1958, *Expedition* 1 (3): 4-18.
 1960 Hasanlu and early Iran, *Archaeology* 13: 118-129.
 1964a notes on weapon and chronology in northern Iran around 1000 B.C., In Mellink M.(ed.) *Dark Ages and Nomads* 32-45. Istanbul (Netherlands Hist.- Arch.Inst., published 18).
 1964b ninth century men in western Iran, *Archaeology* 17: 3-11.
 1965 problems of protohistoric Iran as seen from Hasanlu, *JNES* 24: 193-217.
 1973 The archaeological evidence of the second Millennium on the Persian Plateau. *CAH* 2.1 :686-715
 1977 Architecture of the Iron I Period at Hasanlu in Western Iran and its implications theories of migration on the Iranian Plateau, In *Le plateau Iranien et L'Asie centrale des origines a la conquete Islamique*: 115-169. Paris(CNRS no.567).
- Dyson, R.H. Jr and Muscarella O.W.
 1989 constructing the chronology and historical implications of Hasanlu IV, *Iran* 27: 1 22.
- Edwards, M.
 1986 "Urmia Ware" and its distribution in North Western Iran in the second Millennium B.C, *Iran* 24:57-77.
- Genito, B.
 1986 The Medes: A reassessment of the archaeological evidence, *EW* 36.1-3: 11-81.
- Ghirshman, R.
 1939 *Fouilles de Sialk*. Paris.
 1977 *L'Iran et la migration de Indo Aryane et des Iraniens*. Leiden.
- Haerincq, E.
 1988 The Iron Age in Guilan-proposal for a chronology. In Curtis, J.(ed.) *Bronze working centers of Western Asia c. 1000-539 B.C.*: 63-86.London.
- Hamlin, C.
 1974 The early second Millennium ceramic assemblage of Dinkha Tepe, *Iran* 12: 125- 153.
- Henrickson, R.C.
 1983-84 Giyan I and II reconsidered, *Mesopotamia* 18-19: 195-220.
- Kromer, K.
 1976 Die osterreichischen Ausgrabungen am Kordlar- Tepe in Aserbaidshan, *MAGW* 106:65-82
- Levien, L.
 1987 The Iron Age, In Hole, F. (ed.) *The Archaeology of Western Iran*:229-250.Washington, DC.
- Lippert, A.
 1976 Vorbericht der osterreichischen Ausgrabungen am Kordlar- Tepe in Persisch-Aserbaidshan: Kampagne 1974, *MAGW* 106: 83-111.
 1979 Die osterreichischen Ausgrabungen am Kordlar- Tepe in Persisch- Westaserbaidshan(1971-1978). *AMIran* 12: 103-137.
- Medvedskaya, I.
 1977 on the Iranian Association of the gray ceramics of the early Iron Age. *Vestnik derevnei Istorii*: 93-104.(In Russia).
 1982 Iran: Iron Age I. Oxford (BAR international Series 126).
- Meldgard, J., Mortensen, P. and Thrane, H.
 1964 Excavations at Tepe Guran, Luristan. Preliminary report of The Danish archaeological expedition to Iran 1963, *ActaArch* 34: 97-133.
- Muscarella, O.W.
 1968 Excavations at Dinkha Tepe, 1966, *BMMA*. November 187-196.
 1974 The iron Age at Dinkha Tepe, *MMAJ* 9:35-90.
 1988 the background to the Luristan Bronzes, In Curtis, J. (ed.) *Bronze working centers of western Asia C. 1000-539 BC.*: 33-44.London.
 1989 warfare at Hasanlu in the late ninth century BC, *Expedition* 31.2/3: 24-36.
- Stein, A.
 1940 *Old routes of Western Iran*. London.
- Stein, D.
 1984 Khabur Ware and Nuzi Ware: their Origin, Relationship and significance, *Assur* 4.1. Malibu.
- Young, T.C. Jr.
 1965 A comparative ceramic chronology for western Iran, 1500-500 BC. *Iran* 2: 53- 85.
 1967 *The Iranian migration in to the Zagros*. *Iran* 5: 11-34.
 1985 Early Iron Age revisited: A preliminary suggestion for the Re- Analysis of old constructs, In *De l'Indus aux Balkans, Recueil Jean Deshayes*: 361-378. Paris.



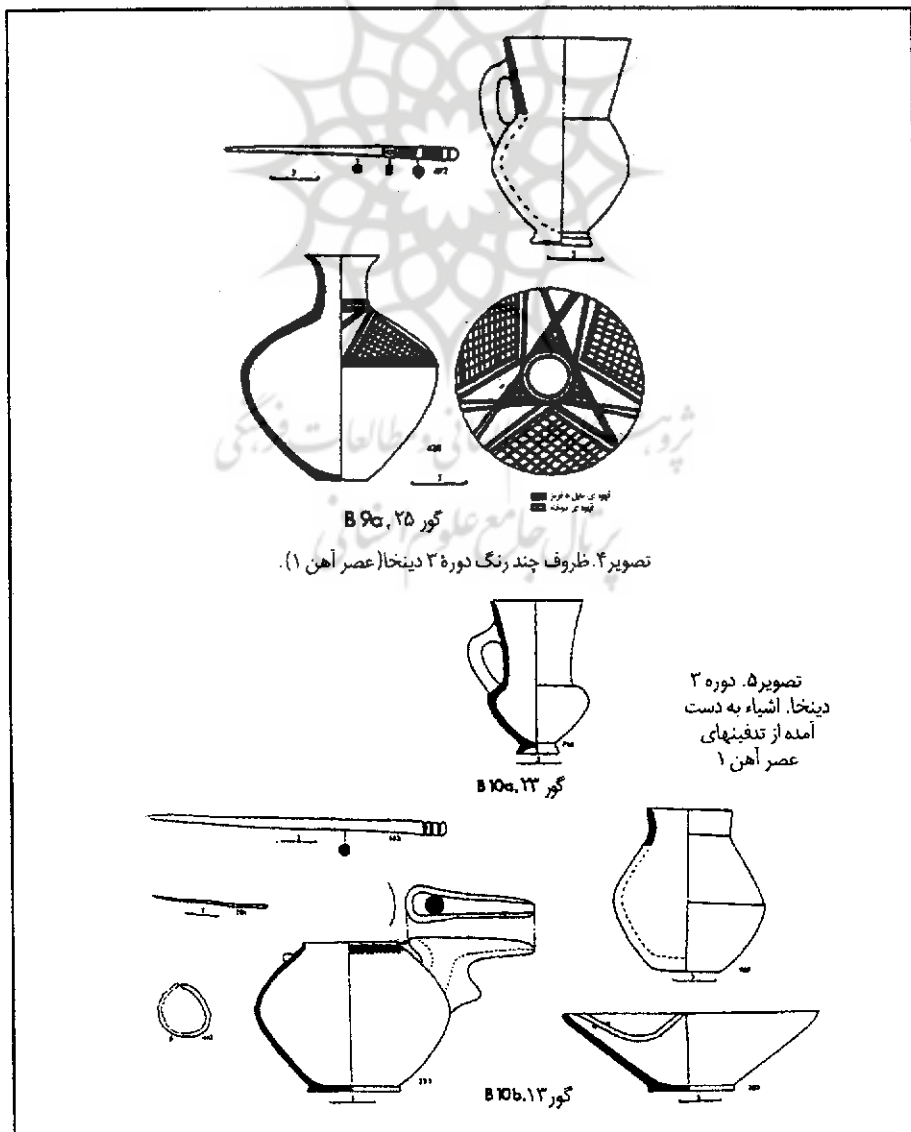
تصویر ۱. نقشه منطقه اورمیه



تصویر ۲. ظروف شماره ۲، ۳، ۴، ۱۱-۱۴ از دوره ۶ حسنلو و بقیه ظروف از دوره ۵ (مقیاس ۲:۵)



تصویر ۳. کوزه‌های دوره ۴ دینخا (مقیاس ۱:۳).

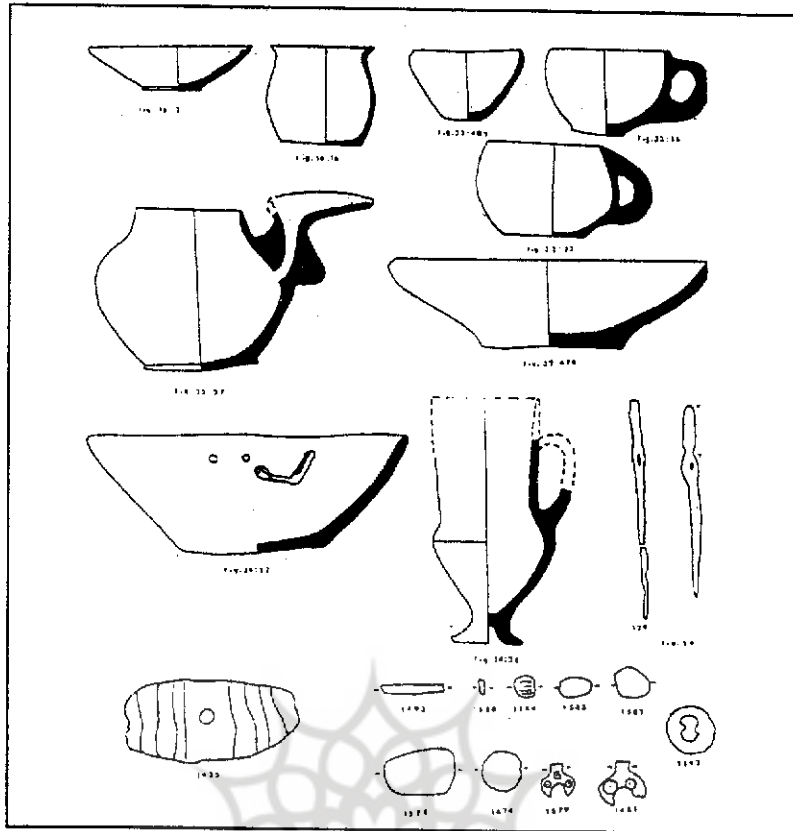


گور ۲۵، B 9a تصویر ۴. ظروف چند رنگ دوره ۳ دینخا (عصر آهن ۱).

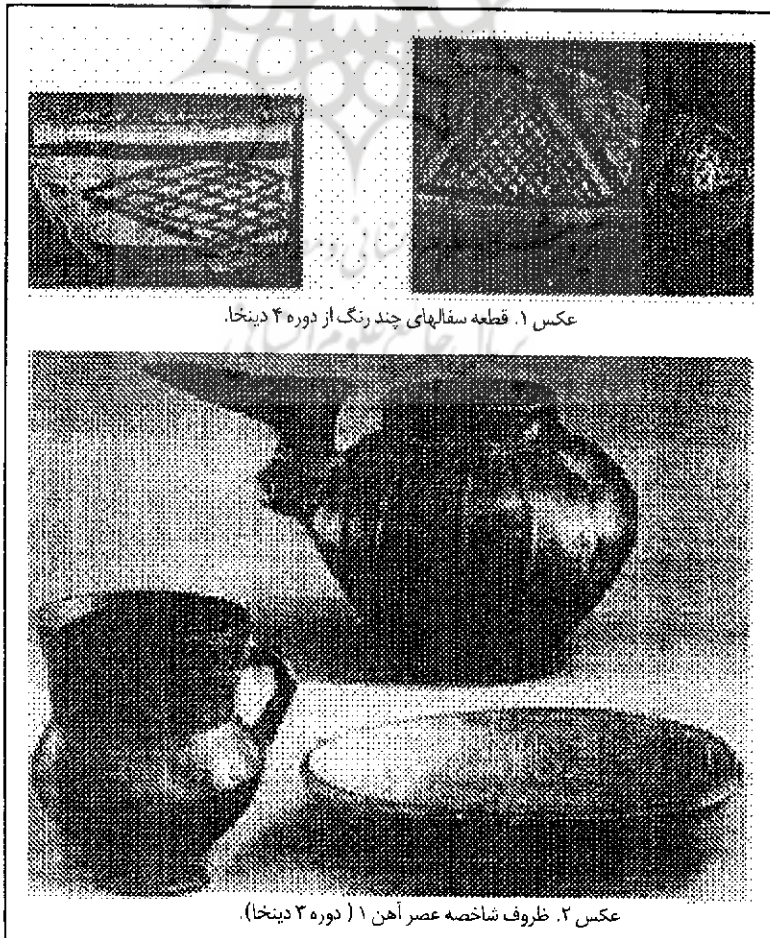
تصویر ۵. دوره ۳ دینخا. اشیاء به دست آمده از تدفینهای عصر آهن ۱

گور ۱۳، B 10a

گور ۱۳، B 10b



تصویر ۶. اشیاء به دست آمده از گور K در گوی تپه (عصر آهن ۱)

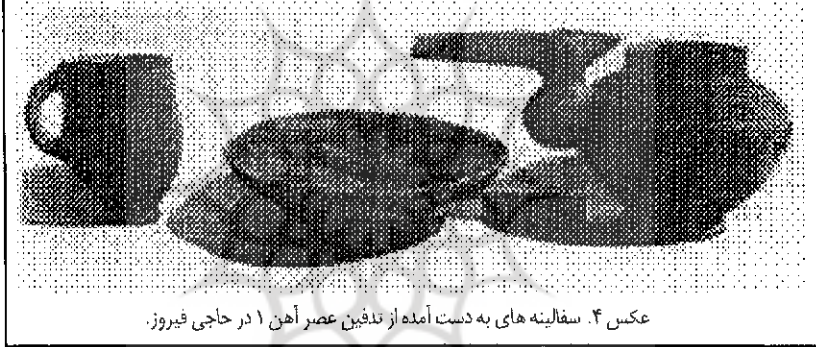


عکس ۱. قطعه سفالهای چند رنگ از دوره ۳ دینخا.

عکس ۲. ظروف شاخصه عصر آهن ۱ (دوره ۳ دینخا).



عکس ۳. ظروف شاخصه عصر آهن ۲ (دوره ۴ حسنلو).



عکس ۴. سفالینه های به دست آمده از تدفین عصر آهن ۱ در حاجی فیروز.



عکس ۵. آرامگاه B۲ YB، دینخا نپه، عصر آهن ۱.